

استان انبار عراق

در گذر تاریخ تشیع

جزیره، بخش شمالی عراق کنونی است که مرز آن با بخش جنوبی این کشور، خطی است بین شهر انبار در ساحل غربی رود فرات و تکریت در کرانه شرقی دجله، و آن مسیری است که دو رود دجله و فرات، در نقطه‌ای که این شریان حیاتی پیش از هر جای دیگر به یکدیگر نزدیک می‌شوند.

منطقه مرزی جزیره عراق

غلامرضا کلی زواره

به نوشته جیهانی در کتاب «اشکال العالم» نواحی قرار گرفته میان دجله و فرات را که در اقلیم هفتم واقع است و جزو قلمرو عراق می‌باشد، «جزیره» گویند.^۱ رومیان این ناحیه را «مزو پوتامیا» (Meso Potaamia) یا بین‌النهرین می‌نامیدند. در دوران ساسانی و به زبان فارسی از آن به نام «میان رودان» یاد کرده‌اند. در واقع جزیره، بخش شمالی عراق کنونی است که مرز آن با بخش جنوبی این کشور، خطی است بین شهر انبار در ساحل غربی رود فرات و تکریت در کرانه شرقی دجله، و آن مسیری است که دو رود دجله و فرات، در نقطه‌ای که این شریان حیاتی پیش از هر جای دیگر به یکدیگر نزدیک می‌شوند.^۲ جزیره را جغرافی دانان کهن دیار قبایل «ربیع» و «مُضَر» دانسته‌اند.^۳ با این وصف، انبار در منطقه مرزی جزیره با نواحی جنوبی عراق قرار می‌گیرد.

به دلیل آبرفتی بودن زمین‌هایی که در ساحل دجله و فرات یا بین آنها قرار داشته، در این مناطق کشتزارها، باغات و روستاهای سرسبزی دیده می‌شد که شهرها را حاطه کرده بودند. چون از جزیره العرب خشک و بیابانی به سوی ایران می‌آمدند و به منطقه پردرخت و خرم و آبادانی که مجاور صحاری بود می‌رسیدند و منظره عمومی این چشم‌اندازها از دور برای بینندگان سیاه می‌نمود، چنین نقاطی را «سواد العراق» می‌نامیدند که بعدها به «السواد» تغییر یافت و در همه جا، در کتاب‌ها و اسناد دیوانی، مسلمانان آن محدوده جغرافیایی را که قبلاً به «سورستان» معروف بود و ابن‌رسته،^۴ بلاذری،^۵ خوارزمی^۶ و ابوریحان بیرونی^۷ در آثار خود با عنوان اخیر معرفی کرده‌اند، «سواد» نامیدند.^۸

سرزمین سواد (سورستان) جزو دوازده منطقه ایران‌شهر بوده است؛ سرزمین‌هایی که هر کدام را چندین استان در برمی‌گرفت و سریانی‌ها که همان نبطی‌ها بودند، در قلمرو سواد به سر می‌بردند.^۹

سرزمین سواد به دوازده استان و شصت شهرستان تقسیم می‌شده است. یکی از استان‌های سواد که در غرب بغداد کنونی قرار داشته، استان «عالی» است، شامل چهار ناحیه به نام‌های انبار، مَسِکِن، قُطْرُبُل و بادوریا.^{۱۰}

ناحیه یا شهرستان انبار شامل پنج رُستاق (معرِب روستا)، شهرستان مَسِکِن دارای پنج رُستاق، قُطْرُبُل در میان بغداد و عکبرا مشتمل بر ده رُستاق، بادوریا در جانب غربی بغداد دارای چهارده رُستاق بوده است.^{۱۱}

از توابع انبار می‌توان از شهر «عین التمر» نام برد که به عنوان پادگانی ایرانی در حاشیه صحرا، در غرب فرات و جنوب شهر هیت قرار داشت. ابن‌خردادبه می‌نویسد:

عین‌التمر شهرکی است از انبار در غرب کوفه؛ در حوالی آن موضعی است به

نام شفاثا که از آن محل نی و خرما به نقاط دیگر می‌برند.^{۱۲}

یاقوت حموی هم آن را ناحیه‌ای نزدیک انبار معرفی کرده است.^{۱۳} عین‌التمر نخلستان‌ها و روستاهایی داشته و شخصی به نام مهران که فرزند بهرام چوبین بوده، در آن‌جا فرمانروایی می‌کرد. اعراب نمر، تغلب و ایاد در آن‌جا فراوان بودند. همین اعراب به فرمان عقه بن ابی عقه به معارضه با مسلمانان هنگام فتح عین‌التمر برخاستند.^{۱۴}

هیت شهری است در کنا فرات، بالاتر از انبار که دارای نخل‌های فراوان و برکات زیادی بوده است، یاقوت حموی مختصات آن را ۶۹ درجه طول غربی و ۳۲ درجه و سه ربع درجه عرض جغرافیایی نوشته است. ابن حوقل از آبادانی آن سخن گفته و آن گونه که از وصف آن در قرن هشتم هجری برمی آید، در این زمان متجاوز از سی آبادی جزو توابع آن بوده است و انواع میوه‌های سردسیری و گرمسیری در آن به دست می آمده است. «هیت» یکی از مناطق آباد و از پادگان‌های مهم حاشیه صحرای عربستان بود که در زمان ساسانیان یکی از مراکز پنج گانه‌ای بود که برای اقامت سفیرانی که از خارج به دربار ایران می آمدند، معین شده بود تا در آن جا هدف و مأموریت خود را برای نماینده دولت اعلام کنند.^{۱۵}

آبای «عانات» در مجاورت هیت بود و رود فرات آن را دور می زد و از آن جا به هیت و انبار می رفت. دژ استوار عانات در آن زمان معروف بوده است.^{۱۶}

به گفته یاقوت حموی، در آبادی «بوازبج» از توابع انبار گروهی از موالی زندگی می کردند. این دیار به هنگام یورش رزمندگان اسلام توسط جریر، فرزند عبدالله بجلی فتح شد.^{۱۷} «الحديث» قریه‌ای کهن بود و در آن دو معبد و خانه‌هایی از نصارا قرار داشت. «هرثمة بن اعین» بعد از مرزبندی اراضی موصل و اسکان اعراب در آن، به حدیثه آمد و عده‌ای از مسلمانان عرب را در آن مقیم ساخت. در سبب نام گذاری اش گفته‌اند که عده‌ای از اهالی انبار در عصر حجاج بن یوسف ثقفی از ستم وی و والی او در این شهر (ابن رفیل) به ستوه آمدند؛ پس ناگزیر از انبار به حدیثه رفتند و با همکاری اهالی این دیار مسجدی ساختند و نامش را «حدیثه» نهادند.^{۱۸} حدیثه در پنج فرسخی انبار قرار داشت و آب رودخانه فرات بر آن احاطه داشت.^{۱۹}

موقعیت و اهمیت

هنگامی که از انبار نام برده می شود، چندین موضع جغرافیایی در جهان اسلام مطرح می شود که یکی از آنها «انبار جوزجان» است؛ چنان که ابن واضح یعقوبی می گوید به مرکز جوزجان، انبار گفته می شود.^{۲۰} ابن خردادبه می نویسد:

انبار شهری است در نزدیکی بلخ و ناحیه‌ای از نواحی جوزجان و همچنین شهری بر کناره فرات در غرب بغداد؛ ایرانیان آن را فیروز سابور می نامند.^{۲۱}

انبار جوزجان را «انیر» هم نوشته‌اند. به نوشته ابن حوقل به فاصله یک روز از «اشبورقان» واقع و بزرگ‌تر از مرو الرود و دارای تاک‌ها و فراخی نعمت و باغ‌ها و بناهایش از گل بوده است.^{۲۲} اکنون شهری بدین نام وجود ندارد ولی احتمال دارد در محل «ساری پل» کنونی در قسمت علیای رودخانه شبورقان بوده باشد.^{۲۳} برخی گفته‌اند انبار جوزجان همان شهری است که ناصر خسرو قبادیانی هنگام سفر به اشبورقان از آنجا عبور کرد و آن را «کرسی جوزجانان» نامیده است.^{۲۴} یاقوت حموی از «سکة الانبار» نام می‌برد که در بالای مرو است.^{۲۵} در فرهنگ‌های جغرافیایی از چندین سرزمین دیگر با عنوان انبار یاد شده است؛ از جمله «انبار آبادی» در اطراف شهرستان بوکان آذربایجان غربی و انبار از توابع منطقه سید چشمه شهرستان ماکو.^{۲۶}

اما انبار واقع در کرانه غربی رودخانه فرات و ۶۲ کیلومتری غرب بغداد، از مناطق مهم مرزی ایران در حاشیه صحرای عربستان بوده که از نظر استراتژی نظامی ایران در برخورد با روم اهمیت بسیار داشته و منطقه‌ای گسترده را دربرمی‌گرفت. این شهر در فاصله ده تا دوازده کیلومتری شمال غربی تیسفون، پایتخت ساسانی قرار داشت و از شهرهای استوار و شناخته شده ایران کهن در کناره غربی فرات و در حاشیه صحرا و مرز روم بود. در نوشته‌های رومی این شهر به نام پریساپور (Perisapor) خوانده شده است که نام یونانی - رومی آن است و در اصل «فیروز شاپور» بوده؛ ولی با این حال به تدریج نام انبار بر آن غلبه یافته است.

انبار یکی از مناطق چهارگانه استانی از استان‌های دوازده گانه سورستان بوده که عرب‌ها آن را استان العال (قلمرو بالا) می‌خوانده‌اند. اهمیت اقتصادی و نظامی انبار به این سبب بوده که گذشته از عمران و آبادی، بر سر دو راه اصلی از راه‌های بازرگانی و نظامی دنیای قدیم قرار داشته است: یکی راه زمینی که آن را از شرق به تیسفون و جاده خراسان و از غرب به شهرهای روم و مغرب پیوند می‌داد؛ دیگر راه آبی بود که از طریق فرات به آبراه دجله و از آنجا به خلیج فارس و دریای آزاد راه می‌یافت. انبار از سوی ایران مرزبانی داشت که در زبان عربی نامش را «بسفروخ» نوشته‌اند.^{۲۷}

در واقع، انبار به منزله دروازه‌ای بود که دنیای شرق را بر روی روم می‌گشود و به سبب موقعیتی که داشت، در ضبط و نظم امر آبیاری سواد بسیار مهم شمرده می‌شد. از این رو در

کار لشکر کشی نیز برای ایران و روم بسیار مهم بود. می‌گویند بنیان‌گذار اصلی آن لهراسب بوده است و شاپور دوم، پسر هرمز دوم که از ۳۱۰ تا ۳۷۹ فرمانروایی کرد و به «شاپور ذوالاکتاف» موسوم بود، آن را از نو ساخت تا یادگاری باشد از آن پیروزی که در این حدود بر گوردیانوس امپراتور روم یافته بود و نیز برای آن که در وقت ضرورت، هنگام نبرد با رومیان، به کار آید. به همین سبب آن را «فیروز شاپور» خوانده‌اند و چون در مواقع عادی و صلح، انبار توشه لشکریان بود و هنگام جنگ، محل ذخیره سلاح جنگجویان، به انبار هم معروف بود. گذشته از ایرانیان که در انبار به مرزداری و نگهبانی مشغول بودند، اعراب نصارا هم در آن جا فراوان بودند. هم نسطوری‌ها در این دیار کلیسا و دستگاه داشتند و هم یعقوبی‌ها؛ به علاوه از یهود هم افرادی در انبار می‌زیستند.^{۲۸}

یعقوبی می‌گوید:

آخرین سرحد پارس از طرف فرات، انبار بود؛ سپس به مرزهای رومیان می‌رسید و از طرف دجله سپس به مرزهای روم می‌رسید؛ مگر آن که با دست‌اندازی و نیرنگ، ایرانیان بر خاک رومیان و بسا که رومیان به خاک ایران قدم می‌گذاشتند.^{۲۹}

به نظر می‌رسد که شهر انبار و توابعش، در ارتباط با منطقه حیره، به حیات سیاسی و اجتماعی ادامه می‌داد. فرمانروایان ساسانی کارگزاران خود، امیران عرب از خاندان نصر را که از آغاز سلطنت خویش آن‌ها را به سرپرستی قلمرو عربی خود (در مرز عربستان) برگزیده بودند، در حیره سکونت داده بودند و نیازهای آنان و خدم و حشمشان را هم از لحاظ آذوقه و مهمات از انبارهای شهر فیروز شاپور تأمین می‌کردند. در واقع ایرانیان و اعراب در این دو منطقه با یکدیگر هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشتند و همین امر باعث تبادل فرهنگی بین آنان شده بود. می‌گویند اولین کسی که به زبان عربی مطالبی می‌نوشت «مُرامِر بن مُرّة» از مردم انبار بود و از این دیار کتابت عربی به نقاط دیگر گسترش یافت. در روایتی از عبدالله بن عباس نقل شده است که یکی از انباریان خط را به عبدالله بن جدعان آموزش داد و خط حجازی قریشیان از این راه پدید آمد. در شرح فتح انبار توسط رزمندگان مسلمان آمده است که چون سلحشوران مذکور بر انبار غلبه یافتند و مردم این سرزمین از آنها ایمن گردیدند و از مخفی‌گاه‌های خود بیرون آمدند، فرماندهان مسلمان دریافتند که اهالی انبار به زبان عربی مطالبی می‌نویسند.^{۳۰}

جامعه، سیاست و حکومت

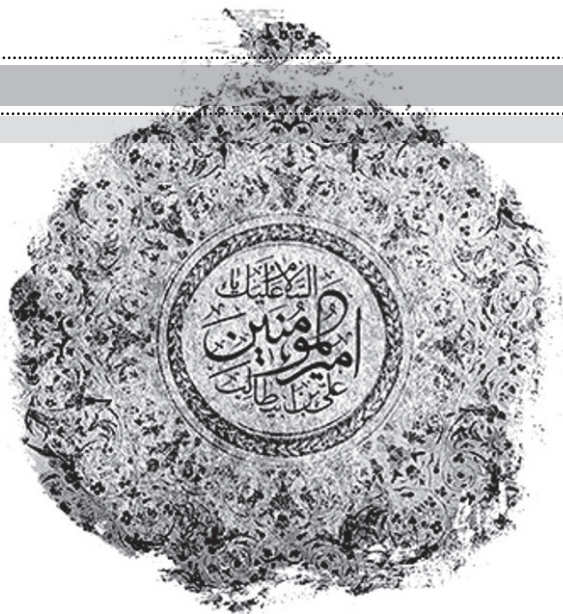
تردیدی نیست که در تمامی اعصار، اعراب شبه‌جزیره عربستان به بین‌النهرین مهاجرت می‌کرده‌اند؛ حتی در عصر بُخت‌النصر که معاصر با معد بن عدنان بوده، بازرگانان عرب در این قلمرو اقامت می‌گزیده و در انبار مستقر می‌شدند. افرادی از قبایل تغلب، قنس، غطفان و ایاد که در بحرین اجتماع کرده بودند و به همه آنها «تنوخ» می‌گفتند، در دوران حکومت آشفته اردشیرها در ایران از این تفرّق و نزاع بهره بردند و در غرب فرات و در حد فاصل میان انبار و حیره ساکن شدند. آنان هویت اجتماعی و فرهنگی خود را حفظ کردند و جز در چادر زندگی نکردند و با اهالی محله آمیختگی نداشتند. این اعراب را «عرب الضاحیه» یا اعراب پیرامونی گفته‌اند. در تاریخ اشکانیان نشانی از گروه‌هایی از قبیلۀ تنوخ دیده می‌شود که از داخل صحرا به انبار یا پیرامون آن کوچیده‌اند. آنان در زیستگاه «اهل مَدَر» فرود نیامدند و با آنان نیامیختند.^{۳۱}

در هنگام مهاجرت این قبایل به انبار، مالک این قلمرو بانویی به نام «زَبَاء» بود که بر ساکنین آن فرمانروایی می‌کرد و اقتدارش ماجرای حکومت بلقیس بر سرزمین سبأ را در اذهان تداعی می‌نمود. «جذیمه الابرش» فرزند «مالک بن قهم» وقتی در انبار فرود آمد، با لشکری که فراهم کرد، می‌خواست زَبَاء را شکست بدهد، ولی شکست خورد و کشته شد. خواهرزاده‌اش «عمرو بن عدی» با نقشه‌ای جدید وارد کارزار گردید. یکی از

به نظر می‌رسد که شهر انبار و توابعش، در ارتباط با منطقه حیره، به حیات سیاسی و اجتماعی ادامه می‌داد. فرمانروایان ساسانی کارگزاران خود، امیران عرب از خاندان نصر را که از آغاز سلطنت خویش آن‌ها را به سرپرستی قلمرو عربی خود (در مرز عربستان) برگزیده بودند، در حیره سکونت داده بودند و نیازهای آنان و خدم و حشمشان را هم از لحاظ آذوقه و مهمات از انبارهای شهر فیروز شاپور تأمین می‌کردند.

کارگزاران وی به نام قصیر در دربار آن بانو نفوذ کرد و چنین وانمود کرد که می‌خواهد خدمت‌گزار کاخش باشد و برای جلب اطمینان زبّاء چاره‌جویی می‌کرد تا آن‌که او را برای امور بازرگانی مأمور کرد و بارها قصیر برایش کالاها وارد کرد و او را خوش آمد و به کارش اعتماد نمود. در این حال قصیر نزد عمرو رفت و گفت نیروهای خود را در صندوق‌هایی جای ده؛ پس چهارهزار مرد جنگی با سلاح و تدارکات نظامی در صندوق‌هایی جای گرفتند و با دوهزار شتر به انبار آمدند. خود عمرو هم در میان این عده بود. صندوق‌ها در خانه‌های اصحاب زبّاء پراکنده گردید و چندین صندوق هم به کاخ او منتقل شد. چون شب فرارسید، آنان بیرون آمدند و آن بانوی فرمانروا و بسیاری از کارگزارانش را کشتند. آن‌گاه عمرو بن عدی زمام امور را به دست گرفت و پنجاه و پنج سال بر آن سرزمین حکومت کرد.^{۳۳} پس از او «حارث بن عمرو» در کنار مرزهای روم شرقی موقعیتی ممتاز یافت و سلطه خود را بر شهر انبار مستحکم کرد.^{۳۳}

به دستور شاپور دوم خندق در انبار حفر شد که از شهر هیت آغاز شده و تا «ابله» در حوالی بصره کنونی ادامه می‌یافت و از آن‌جا به خلیج فارس می‌رسید. ابتدا در این خندق آب جریان داشت تا قبایل بادیه‌نشین را که به قصد استفاده از اراضی حاصل‌خیز بین‌النهرین سفلی می‌آمدند، مانع بوده باشد.^{۳۴} آن هنگام که انوشیروان (خسرو اول) بر سر کار آمد، برای تقویت بنیه دفاعی ایران در مرزهای غربی مجاور با روم و صحرای عربستان، ضمن بازسازی پادگان‌های منطقه، خندق شاپور را تعمیر کرد و تشکیلات تازه دفاعی به وجود آورد. به گفته ابن‌رسته وقتی به این فرمانروا خبر رسید که گروهی از اعراب آبادی‌های سواد را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند، فرمان داد قلعه و باروی شهر الیس را که شاپور ذوالاکتاف ساخته بود، از نو بسازند و آن‌جا را پادگانی برای پاسداری از آبادی‌های نزدیک بادیه گرداند؛ آن‌گاه فرمان داد تا از شهر هیت در امتداد حاشیه صحرا تا حوالی بصره خندق حفر کنند تا به دریا پیوند و در کناره‌های این خندق هم دیده‌بان‌ها و پادگان‌هایی استوار ساخت تا مانع نفوذ بادیه‌نشینان به سرزمین‌های سواد گردد.^{۳۵}



امام علی (ع) در سرزمین انبار

انبار که فرهنگ و تمدن شاهان ایران بر آن حاکم بود، نه تنها از نظر نظامی قدرت دفاع خود را از دست داد، بلکه از نظر اجتماعی و اخلاقی نیز مضمحل شده بود؛ از این رو مردم در برابر جاذبه دین اسلام و نگرش ضد طبقاتی این آیین، مقاومتی احساس نمی کردند؛ بلکه درست در آن چیزی را می یافتند که قرن‌ها به بهای رنج و مشقت مشتاق آن بودند. اما اسلام به آنان نوید رهایی از دوزخ طبقاتی ساسانی را می داد. نویدهای قرآنی و زمزمه‌های محمدی، مرهم زخم زنجیرهای اسارت و فریادهای فروخته‌شان بود. اگر هم در هنگام فتح انبار و شهرهای پیرامون، مقاومت‌هایی در برابر مسلمانان صورت می گرفت، تلاش‌های مذبوحانه فتودال‌ها، بقایای تیول‌داران، مرزبانان، اسپهبدان و دژخیمان برای حفظ باقی مانده سلطه رو به زوال خویش بوده است.^{۳۶}

دهقانان انبار که تجمل پرستی، اشرافی‌گری، زورگویی و تهدیدهای حاکمان خود را می دیدند و هنگام عبور شهریاران از شهرشان، تا اعماق روحشان ذلیل و تحقیر شده بودند و بزرگان‌شان باید در مقابل ایشان سر بر خاک می نهادند، هنگام عبور حضرت علی (ع) از دیارشان و موقعی که آن امام از سرزمین حجاز به سوی شام و عراق می رفت، این رهبر عالی مقام و بافضیلت و کرامت را بسیار بی‌پیرایه‌تر از آنچه خود می خواستند و آرزویش را در دل داشتند، زاهد و ساده‌زیست یافتند.

کدخدایان و کشاورزان ایرانی ساکن انبار وقتی دیدند مولای محبوبشان از قلمرو آنان می‌گذرد، مشتاقانه به استقبالش شتافتند و برای تکریم امام مسلمین، از مرکب‌های خود پیاده شدند و با سرعت به سویش شتافتند و پیشاپیش امیر مؤمنان می‌دویدند. حضرت علی (ع) برخی از آنان را فراخواند و پرسید: این چه رسمی است که دارید و چرا می‌دوید؟ پاسخ دادند: بین ما متداول و مرسوم است و نوعی احترام در حق امیران و افراد مورد تکریم ما می‌باشد. امام فرمود: سوگند به خدای متعال با این کارتان زمامداران شما سودی به دست نمی‌آورند. این رسم، شما را در دنیا به رنج و مشقت می‌افکند و در آخرت به شقاوت سوق می‌دهد و چه زیان‌بار است رنجی که در ورای آن مجازات الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امنیت از عذاب دوزخ باشد.^{۳۷} اما این آداب چنان در ذهن و روح اهالی انبار رسوخ و رسوب کرده بود که با این هشدار حضرت، حاضر به ترک آن نشدند و بار دیگر در استقبال از آن امام همام دیده شد؛ آن هنگام که امام برای نبرد با معاویه و در جنگ صفین، از کوفه به سوی نینوا (کربلا) حرکت کرد و وارد شهر مدائن شد، پس از توقفی کوتاه به جانب شهر انبار رفت. مردم شهر چون از عبور حضرت آگاه شدند، با هدایایی به استقبال آن بزرگوار شتافتند و همین که امام را دیدند، از اسب‌های خود فرود آمدند و در مقابل ایشان به خضوع و تذلل پرداختند، بنا بر منابع عربی کهن، آنان دهقانانی از طایفه «بنو خوش نوشک» بودند.^{۳۸} حضرت خطاب به آنان فرمودند: این چهارپایان که با خود آورده‌اید برای چیست؟ چرا پیاده می‌شوید و می‌دوید؟ گفتند این رسم و خوی ماست و بدین وسیله فرمانروایان خود را تکریم می‌کنیم؛ اما این مرکب‌ها هدایایی برای شماست. برای امام و همراهانشان غذا آماده کرده و برای چارپایان علوفه بسیاری فراهم ساخته‌ایم. حضرت فرمودند: این رسم‌ها برای والیان شما سودی ندارد و صرفاً خود را در رنج و زحمت می‌افکنید؛ دیگر چنین نکنید، اما اگر دوست دارید ما این هدایا را از شما بپذیریم، به جای خراجتان قبول می‌کنیم، ولی خوراکی که از اموال خودتان برایمان تدارک دیده‌اید را خوش نداریم جز با پرداخت بهایش بخوریم. گفتند: ای امیر مؤمنان! محاسبه خواهیم کرد و بهایش را خواهیم گرفت. حضرت تأکید کردند که اگر قیمت خوراکی‌ها را معین نکنند، به همان آذوقه‌ای که خودشان داشتند، اکتفا کنند. آنان گفتند: ای مولای مؤمنان! ما سروران و خواجگانی نامدار از اعراب داریم؛ آیا ما

را از این که به ایشان پیشکشی دهیم و آنان را از این که چیزی از ما بپذیرند، منع می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند: تمام اعراب دوستدار شما، اما بر هیچ یک از مسلمانان روا نیست که هدیه شما را بپذیرد و اگر کسی به اجبار چیزی از شما غصب کند، به ما خبر دهید. اهالی گفتند: ای رهبر پرهیزگاران! ما خوش داریم که هدیه و رسم تکریم ما، در حق شما پذیرفته آید، امام فرمود: آفرین بر این لطف شما، ولی ما را بدان نیازی نیست. آن‌گاه حضرت دو روز در شهر انبار اقامت گزید و روز سوم حرکت کردند.^{۳۹}

کارگزار امیر مؤمنان (علیه السلام) در انبار

پس از آن که امام علی (علیه السلام) کوفه را مرکز حکومت بر جهان اسلام قرار داد و کارگزاران و والیان نقاط دیگر را تعیین کرد، «اشرس بن حسان بکری» معروف به ابوحسان را به سمت والی استان عالی به مرکزیت انبار منصوب کرد.^{۴۰} معاویه بعد از فتح مصر و آگاهی از آشفتگی‌های سیاسی اجتماعی عراق، عده‌ای از سران لشکر خود را به مناطق تحت قلمرو حضرت علی (علیه السلام) در عراق اعزام کرد تا با قتل و غارت، هراس و ناامنی را بر این مناطق حکمفرما سازند. از جمله آنها «سفیان بن عوف غامدی» است که به سوی انبار آمد. خود سفیان گفت است: معاویه مرا خواست و به من گفت: تو را همراه لشکری آراسته و انبوه به اطراف فرات می‌فرستم تا خود را به انبار رسانده و تا مدائن پیش بروی؛ سپس به سوی من بازگرد. مبادا وارد کوفه شوی. بدان ای سفیان که این یورش قلب‌های

پس از آن‌که امام علی (علیه السلام) کوفه را مرکز حکومت بر جهان اسلام قرار داد و کارگزاران و والیان نقاط دیگر را تعیین کرد، «اشرس بن حسان بکری» معروف به ابوحسان را به سمت والی استان عالی به مرکزیت انبار منصوب کرد.

ساکنین آن نواحی را به طپش می‌اندازد و حامیان ما را شادمان می‌سازد و آنان را که ترسو هستند، به سوی ما متمایل می‌کند. پس هر کس را که دیدی مخالف توست، از دم تیغ بگذران و روستاها را ویران کن و اموال اهالی شهرها و روستا را به غارت ببر تا دل‌ها را دردناک و محزون کند.

سفیان با شش هزار سرباز حرکت کرد تا به ساحل فرات رسید و از شهر هیت گذشت که اهالی آن گریخته بودند. از آن‌جا به روستایی در غرب فرات و بالای شهر انبار رفت که مردم آن‌جا هم فرار کرده بودند و کسی در آبادی نبود. پس به راه خود ادامه داد تا شهر مهم و حیاتی انبار را فتح کند. سلحشوران این شهر آماده دفاع و نبرد بودند. سفیان از مرکب خود پایین آمد و قوای خود را به گردان‌های مختلف تقسیم کرد و دسته دسته برای جنگ فرستاد. آنها با رزمندگان مستقر در انبار درگیر شدند. سفیان نیز خود با دویست نیروی زبده حرکت کرد. اهالی وقتی این همه نیروی مسلح را دیدند، احساس کردند قدرت مقابله با آنها را ندارند و از این رو عده‌ای متفرق گردیدند؛ اما گروهی دیگر فداکارانه جنگیدند و دشمن را زمین گیر و هراسان کردند. در این میان کارگزار حضرت که انسانی دلیر و فداکار بود، با صلابت و اقتدار تمام می‌جنگید و این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾^{۴۱} سپس گفت: هر کس لقای الهی را نمی‌خواهد، تا زمانی که ما درگیر هستیم، از شهر خارج شود؛ زیرا نبرد ما با آنها مانع از تعقیب فراریان است؛ اما آنچه نزد خداوند است، برای ابرار بهتر است. اشرس با سی نفر از یارانش آن‌قدر جنگیدند تا آن‌که در خون خویش غلطید و به شهادت رسید. مردی از اهالی انبار علی (ع) را از ماجرا باخبر ساخت. امام متأثر شد و به منبر رفت و فرمود: برادر شما ابو حسان بکری در شهر انبار به شهادت رسیده است. او از آنچه روی می‌داد، هراس نداشت و آنچه را که نزد خداوند است، بر دنیا ترجیح داد. پس به سوی آنان بروید. اگر گروهی از متجاوزان شامی را از بین ببرید، برای همیشه این مهاجمان را از عراق رانده‌اید. در این‌جا امام به امید این‌که پاسخی بشنود یا فردی از اهل کوفه سخنی بگوید، ساکت ماند، اما کسی چیزی نگفت. وقتی حضرت سکوت آنان را دید، از کوفه پیاده حرکت کرد و خود را به نخيله رساند و گروهی از مردم پشت سر آن حضرت حرکت کردند.^{۴۲} سپس حضرت بر روی بلندی رفت و بعد از حمد و ثنای الهی،

برای مردم خطبه جهاد را خواند. امام علیه السلام در فرازی از این بیانات گهربار فرمودند:

پس شما وظیفه خود را (درباره جنگیدن با لشکریان معاویه به یکدیگر حواله دادید و همدیگر را خوار ساختید تا این که از هر طرف اموالتان غارت شد و دیار شما (انبار) از تصرفتان بیرون رفت و این (سفیان بن عوف) است که به امر معاویه با سواران خود به شهر انبار وار گردیده، حسان بکری را کشته و سواران شما را از آن حدود دور گردانده است و به من خبر رسیده که یکی از لشکریان وی بر یک زن مسلمان و یک زن کافر ذمی داخل شده و خلخال، دستبند و گردن‌بندها و گشواره‌های او را کنده و آن زن نتوانسته جلوی این کار را بگیرد، مگر آن که صدا به شیون و زاری بلند کند و از خویشاوندان خود کمک بطلبد. پس دشمنان با غنیمت و دارایی فراوان از انبار بیرون آمد، در صورتی که به یک نفرشان هم زخمی نرسید و خونی از آنان بر زمین ریخته نشد. اگر مرد مسلمانی از شنیدن از واقعه، از شدت حزن و اندوه بمیرد، او را ملامتی نیست؛ بلکه نزد من به مُردن سزاوار است. ای بسا جای حیرت است! به خدا سوگند اجتماع ایشان بر کار نادرست و باطل خودشان و تفرقه شما از کار حق و درست خودتان، دل را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند.^{۴۳}

بعد از این خطبه مهم، انتظار می‌رفت که مردم منطقه عراق خود را برای نبرد با اشرار اموی آماده کنند؛ اما واکنش مردم کوفه و توابع بسیار ناراحت کننده بود. «جندب بن عبدالله» و برادرش نزد امام علیه السلام آمدند و عرض کردند: ای مولای مؤمنان! ما در هر امری مطیع شما هستیم. امام فرمود: از شما دو نفر چه کاری پیش می‌رود؟

بدین ترتیب فقط دو نفر به امر حضرت پاسخ مثبت دادند و باقی مردم امام را تنها گذاشتند. مردمی که با حضرت به نخیله آمده بودند، امام را در حالی که ناراحت بودند، به کوفه باز گرداندند. امام «سعید بن قیس همدانی» را خواست و او را همراه با هشت هزار نفر برای دفع شرارت دشمنان در انبار فرستاد. سعید بن قیس از کار گزاران و اصحاب حضرت علی علیه السلام و از بزرگان قبیله همدان بود و مردم از وی اطاعت می‌کردند. سعید برای تعقیب سفیان بن عوف، در کنار فرات حرکت کرد تا این که به «عانات» رسید و «هانی بن خطاب همدانی» را به جست‌وجوی سفیان فرستاد؛ ولی آنان گریخته بوند.

«معقل بن قیس» از والیان و امیران حضرت علی علیه السلام بود. او از رجال دلیر و باصلابت بود

که در نبردهای صفین و نهروان از خود رشادت‌ها نشان داد و با منافقان و خوارج به مبارزه برخاست. هنگامی که حضرت علی علیه السلام به یاران خود فرمود فرد شجاع و امینی برگزینید که به سوی انبار بفرستم تا سفیان و قوایش را از آن جا دور کند و امنیت را به این نواحی بازگرداند، گفتند: معقل بن قیس برای این کار مناسب است. حضرت تأیید کردند و او را به جانب انبار فرستادند. معقل مورد عنایت و توجه امیرالمؤمنین بود. حضرت برایش نامه‌ای نوشته‌اند که در نهج البلاغه آمده است. وی مدتی رئیس نگهبانان و پاسبانان حکومت مولای متقیان بود.^{۴۴}

کمیل، کارگزار شهر هیت

«کمیل بن زیاد» از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام و صاحب سر آن امام همام بود. هجده سال از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و در نبردهای حضرت علی علیه السلام با امویان، در رکاب مولای مؤمنان حضوری فعال داشت.^{۴۵} وی سرانجام به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.

هیت (به کسر ها) نام شهری است در شمال انبار که نخلستان‌های فراوانی دارد. این شهر در سمت خشکی و در ساحل غربی فرات قرار دارد. مزار عبدالله بن مبارک نیز در این دیار واقع است.^{۴۶}

کمیل اگرچه در زهد، تقوا و ایمان، دارای امتیازات منحصر به فردی بود، ولی در اداره امور قلمرو مأموریتش کاستی‌هایی داشت. هنگامی که عوامل معاویه به فرماندهی سفیان بن عوف غامدی به شهرت هیت یورش بردند، پادگان انبار تقریباً از قوای مدافع شهر خالی بود و فقط دویست نفر در آن مستقر بودند؛ زیرا کمیل بن زیاد بدون اطلاع و دستور حضرت علی علیه السلام با قوای خود از هیت به سوی «قرقیسیاء» حرکت کرده بود تا با متجاوزان مقابله کند. حضرت علی علیه السلام این تصمیم‌گیری کمیل را نادرست خواند و او را از این کار بازداشت؛ زیرا وظیفه کارگزار حفظ حوزه مأموریت اوست و نباید منطقه خود را ترک کند تا مورد تعرض قرار گیرد. گلایه حضرت از کمیل در نامه ۶۱ نهج البلاغه آمده است. کمیل از آزرده‌گی مولای خویش به شدت ناراحت بود و از این که امام را با کار خویش ناخرسند کند، در رنج بود. در این حال «شبث بن عامر ازدی» کارگزار شهر نصیبین، واقع در جزیره، در نامه‌ای خطاب به کمیل نوشت: عبدالرحمن بن اشم از جانب معاویه مأمور شده تا به جزیره بیاید و

قتل و غارت کند. او لشکری جرّار و عده و عُدّه بسیار با خود آورده و اکنون از شام بیرون آمده است.

کمیل در جوابش نوشت: مکتوب تو به من رسید و مضمون آن معلوم گردید. در این کار بسیار تأمل کردم. رأی من بر این قرار گرفت که به یاری ات بیایم.

کمیل تصمیم گرفت در این ماجرا جلوی تجاوز و خونریزی عبدالرحمن را بگیرد و با پیروزی بر وی، آزرده‌گی امام خود را از حادثه قبلی جبران کند و اگر هم به شهادت رسید، رستگاری بزرگی را نصیب خویش گرداند. پس «عبدالله بن وهب الراسبی» را در هیت جانشین خود قرار داد و چهارصد سوار نیز در اختیارش گذاشت و از هیت بیرون آمد؛ در حالی که چهارصد

سوار با خود همراه ساخته بود. او به سوی نصیین آمد و به شبت بن عامر پیوست و با یکدیگر برای دفع شرارت‌های عبدالرحمن حرکت کردند. کمیل در طول مسیر به شیوه‌ای کاملاً تاکتیکی عمل می‌کرد، تا این که باخبر شد عبدالرحمن از «رقّه» به سوی «رأس العین» در حال حرکت است و مسیرش به سوی «کفر ثوثا» (کفر قوتا) می‌باشد و لشکری آراسته و مجهز از اهل شام نیز با اوست. کمیل به سوی او رفت و با خواندن رجزهایی بر ایشان یورش برد. از هر دو سو برای درهم شکستن سپاه دیگری حمله می‌شد. «عبدالله بن قیس» و «مدرك بن بشیر العنتری» دو نفر از یاران کمیل کشته شدند و از قوای عبدالرحمن هم عده‌ای به قتل رسیدند. سرانجام این نبرد با پیروزی افتخارآفرین کمیل و شبت انجامید و لشکریان شام رو به گریز نهادند و عبدالرحمن فرمانده



هیت (به کسر ها) نام شهری است در شمال انبار که نخلستان‌های فراوانی دارد. این شهر در سمت خشکی و در ساحل غربی فرات قرار دارد. مزار عبدالله بن مبارک نیز در این دیار واقع است.



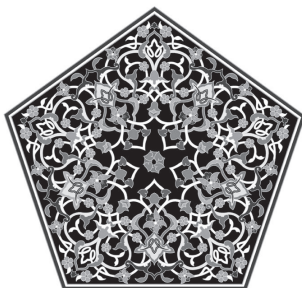
کمیل بن زیاد بدون اطلاع و دستور حضرت علی (ع) با قوای خود از هیت به سوی «قرقیسیا» حرکت کرده بود تا با متجاوزان مقابله کند. حضرت علی (ع) این تصمیم‌گیری کمیل را نادرست خواند و او را از این کار بازداشت؛ زیرا وظیفه کارگزار حفظ حوزه مأموریت اوست و نباید منطقه خود را ترک کند تا مورد تعرض قرار گیرد. گلیه حضرت از کمیل در نامه ۶۱ نهج البلاغه آمده است.

آنها با بدترین حالت به دمشق بازگشت. کمیل خداوند را سپاس گفت که این پیروزی را نصیب وی و یارانش کرده و از یارانش خواست که فراریان را تعقیب نکنند و مجروحان را نکشند. آن گاه خبر این فتح را برای مولای متقیان نوشت. امام شادمان گشته و در نامه‌ای به کمیل نوشت:

به تحقیق تو نیکو عمل کردی و رهبر خود و مسلمانان را حمایت نمودی. همواره گمان نیک من نسبت به تو چنین بوده است و هر حساب که در انتظام مهمات از تو گرفته‌ام، لایق بوده است. خداوند به تو و همراهان فداکارت جزای خیر و نیکو دهد. از این پس هر امر مهمی که پیش آید، مرا از کیفیت آن خبر ده تا درباره‌اش آنچه را که صلاح کار است به تو بازگویم و عوارضش را خبر دهم. درود خداوند و رحمت و برکاتش بر تو باد.^{۴۷}

مالک بن کعب ارحبی، والی عین التمر

مالک، فرزند کعب، کارگزار عین التمر از توابع استان انبار و امیر لشکری بود که امیر مؤمنان علیه السلام از عراق برای یاری محمد بن ابی‌بکر به مصر فرستاد. او مردی با فراست، مدیر و مدبّر بود و به خوبی از حوزه مأموریت خویش حفاظت می‌کرد و متعرضین و خلافکاران را مورد بازرسی دقیق قرار می‌داد. او همواره امیر مؤمنان علیه السلام را در جریان امور قرار می‌داد. نعمان بن بشیر انصاری، همراه با ابوهریره از سوی معاویه مأمور شدند تا به کوفه، نزد حضرت علی علیه السلام بیایند و از ایشان بخواهند که قاتلان عثمان را تسلیم کند تا غائله به پایان رسد. معاویه می‌دانست امام علیه السلام این فریب‌کاری معاویه را نمی‌پذیرد، ولی می‌خواست جواب منفی حضرت را وسیله‌ای برای فریب شامیان و بر حق جلوه دادن خود قرار دهد. علی علیه السلام به آن دو فرستاده فرمودند: از این سخنان در گذرید؛ سپس خطاب به نعمان بن بشیر فرمودند: انصار پیرو من هستند، جز گروهی بسیار اندک که یکی از آنها تو هستی. نعمان گفت: من آمده‌ام پیام معاویه را به شما برسانم و اکنون وسیله‌ای فراهم شده تا در محضرتان باشم و در جوارتان قرار گیرم. ابوهریره بدون گرفتن پاسخ مثبت، از کوفه بیرون رفت و عازم شام گردید و ماجرا را برای معاویه گزارش کرد. نعمان بن بشیر هم چند ماه در کوفه اقامت گزید و سپس به «عین التمر» از توابع انبار گریخت. «مالک بن کعب ارحبی» کارگزار امام



علی علیه السلام در این منطقه، او را دستگیر کرد و مورد بازجویی قرار داد و روانه زندانش کرد تا درباره‌اش از حضرت علی علیه السلام فرمانی دریافت کند. نعمان از این وضع ناراحت و بیمناک بود؛ زیرا به مولای پرهیزگاران گفته بود که برای اقامت در جوار ایشان به عراق آمده است. پس برای رهایی از این گرفتاری به قرظۀ بن کعب انصاری متوسل شد. وی در حوالی عین التمر برای حضرت علی علیه السلام مالیات و صدقات جمع‌آوری می‌کرد. با اصرار فراوان قرظه، نعمان از آن وضع نجات یافت و به سرعت از عین التمر و قلمرو انبار دور شد و خود را به معاویه رساند و ماجرا را به وی بازگفت. نعمان بن بشیر از مخالفان و معاندان حضرت علی علیه السلام و هوادار بنی‌امیه بود. وی بعدها از سوی معاویه حاکم کوفه شد و پس از هلاکت یزید، با عبدالله بن زبیر بیعت کرد. سرانجام در سال ۶۵ هجری «خالد بن خلی کلاعی» او را کشت. مختار ثقفی دختر نعمان را به همسری خویش برگزیده بود.

معاویه به اطرافیان خود گفت: آیا کسی هست که با گروهی سواره به سواحل فرات برود و اهالی این نواحی را بترساند؟ نعمان اعلام آمادگی کرد و با دوهزار سرباز به سوی عراق حرکت کرد و در عین التمر اردو زد.



مالک، فرزند کعب، کارگزار عین التمر از توابع استان انبار و امیر لشکری بود که امیر مؤمنان علیه السلام از عراق برای یاری محمد بن ابی‌بکر به مصر فرستاد.

مالک ماجرا را به امام علی علیه السلام گزارش داد و از امام دستور خواست. در این حال برای دفع شرارت‌های قوای نعمان، از «مخنف بن سلیم» که در کناره‌های فرات مشغول جمع‌آوری صدقات علی علیه السلام بود یاری خواست. جنگ شب‌هنگام در گرفت و برخی از افراد طرفین کشته

و مجروح شدند. وقتی خبر یورش نعمان بن بشیر به علی علیه السلام رسید، بر فراز منبر رفته و بعد از ستایش خداوند و انتقاد از کوفیان به دلیل کوتاهی در دفع این یورش‌ها فرمودند: وای بر شما! به سوی برادران مالک بن کعب (در عین التمر) بروید. باشد که خداوند به وسیله رزم شما، ریشه ستمگران را براندازد. اما اهالی با وجود هشدارهای

حضرت، برای یاری مالک بن کعب بسیج نشدند. تنها «عدی بن حاتم» اعلام آمادگی کرد و با دوهزار نفر از افرا قبیله طی عازم عین التمر گردید و نعمان بن بشیر را تعقیب کردند و تا حوالی شام پیش رفتند و بازگشتند. مالک بن کعب هم دلاوری و مقاومت جانانه‌ای از خود نشان داد. او به امام نوشت: ما شمشیرها را برداشته و به مقابله با نعمان بن بشیر و هوادارانش رفتیم. از مخف بن سلیم هم کمک خواستیم؛ او هم عده‌ای را به یاری ما فرستاد و دشمن گریخت و لشکریان ما پیروز شدند.^{۴۸}

آرایش سپاه امام حسن علیه السلام در انبار

امام حسن مجتبی علیه السلام قصد داشت تا در میدان نبرد، نیرنگ‌ها و توطئه‌های معاویه را خنثی کند و جاه‌طلبی‌های او را خاموش سازد؛ اما در سپاه او خیانت، تفرق و تباهی راه یافت و رشوه و خودباختگی و دنیاطلبی در دل‌های بیمار برخی از فرماندهان این قوا چنان رسوخ کرده بود که ارزش‌های الهی و انسانی را به فراموشی سپردند؛ از جمله آنها ماجرای است که در شهر انبار روی داد:

امام مجتبی علیه السلام فرماندهی از قبیله کِنْدِه را به همراه چهارهزار نفر نیروی مسلح و آماده رزم به انبار فرستاد

امام مجتبی علیه السلام فرماندهی از قبیله کِنْدِه را به همراه چهارهزار نفر نیروی مسلح و آماده رزم به انبار فرستاد و به او فرمان داد که در آنجا فرود آید و کاری نکند تا فرمان لازم به او برسد.

اگرچه در این دوران، بغداد بزرگ‌ترین شهر عراق بود، ولی یک قرن پیش از آن‌که این سلسله روی کار آید، مسلمانان بعد از فتح عراق، سه شهر بزرگ واسط، کوفه و بصره را ساختند. این سه شهر تا چندین قرن آبادی و رونق داشت و با شهر انبار که در ساحل فرات و با بغداد در یک عرض جغرافیایی بود، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای عراق را در دوره عباسی تشکیل می‌دادند.

و به او فرمان داد که در آن‌جا فرود آید و کاری نکند تا فرمان لازم به او برسد. وقتی این فرمانده در کرانه فرات و در قلمرو انبار فرود آمد، معاویه پیکی به سوی او فرستاد و در نامه‌اش نوشت: اگر به سوی ما بیایی، فرمانداری یکی از نواحی شام یا عراق را به تو وامی‌گذارم و در آن قلمرو اختیارات کاملی به تو می‌دهم و هیچ‌کس را بر تو نمی‌گمارم. همراه نامه پانصد هزار درهم نیز برای آن فرمانده فرستاد. فرمانده که امیال و هوس‌های خود را از طریق تزکیه، زهد و خودسازی سرکوب نکرده بود، گرایش‌های نفسانی و دنیوی خود را بر کرامت‌های انسانی ترجیح داد و تعهدی را که به امام معصوم خود سپرده بود، فراموش کرد و پول‌ها را گرفت و به همراه دویست نفر از یاران و خویشاوندان به معاویه پیوست و از خود کارنامه‌ای سیاه و آغشته به خیانت و خودباختگی و حقارت برجای گذاشت. امام حسن مجتبی علیه السلام از شنیدن این خبر، به سختی اندوهناک گردید و از این که آن فرمانده و هودارانش خیانت کرده و جانب باطل و ضلالت را گرفته‌اند، آزرده خاطر گردید و دردمندانه فرمود: این مرد کندی نیز به امویان پیوست و به من و شما شیعیان خیانت کرد. چندین بار گفتم که چنین افرادی در وفاداری فقیرند و بندگان دنیا هستند. اکنون فرمانده دیگری را به جایش تعیین می‌کنم؛ گرچه می‌دانم او هم مثل فرمانده قبلی خیانت می‌کند و رضای خداوند را درباره ما مراعات نمی‌کند.

امام مرد دیگری از قبیله بنی‌مراد را با چهار هزار نفر برای جنگ با معاویه عازم انبار کرد و در حضور مردم به وی تأکید کرد که خیانت نورزد و سوگند داد که مرتکب چنین خطایی نشود؛ ولی از روی بصیرت و کرامتی که داشت، به خوبی آگاه بود که به زودی او هم به خائن قبلی خواهد پیوست و این خبر را برای مردم بیان فرمود. فرمانده مرادی همراه سپاهیان خود عازم شهر انبار گردید و معاویه که از ورودش باخبر شد، پیک‌هایی به دیدارش فرستاد و در نامه‌ای از وی خواست که به او بپیوندد و پنج هزار درهم به او پرداخت و فرمانداری یکی از ایالات شام یا عراق را به این فرمانده وعده داد. فرمانده مرادی به طمع آن مبالغ و رسیدن به مقام کارگزاری، خیانت ورزید و به پیمان‌هایی که برای استواری آنها سوگند ادا کرده بود، وفا نکرد و به معاونین پیوست. این خیانت‌ها آن هم در مقدمه سپاه، در بنیان لشکر انبار تزلزل افکند و هماهنگی آنها را برهم زد.^{۴۹}

بر اساس گزارشی که به امام حسن علیه السلام رسیده بود، معاویه پیش‌قراولان سپاه خود را به

فرماندهی «عبدالله بن عامر» به انبار فرستاده بود تا پس از آرایش نظامی و بررسی تاکتیکی، از آن‌جا به مدائن بروند. به همین دلیل امام در سابط مدائن فرود آمد تا با بسیج نیروها جلوی توطئه سپاه معاویه را بگیرد، اما با پراکندگی سپاه و خیانت فرماندهان روبه‌رو شد.^{۵۰}

انبار، مرکز حکمرانی عباسیان

اگرچه در این دوران، بغداد بزرگ‌ترین شهر عراق بود، ولی یک قرن پیش از آن که این سلسله روی کار آید، مسلمانان بعد از فتح عراق، سه شهر بزرگ واسط، کوفه و بصره را ساختند. این سه شهر تا چندین قرن آبادی و رونق داشت و با شهر انبار که در ساحل فرات و با بغداد در یک عرض جغرافیایی بود، بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای عراق را در دوره عباسی تشکیل می‌دادند. در شمال این سرزمین آبرفتی و رسوبی، سرزمین سخت و سنگلاخی بین النهرین علیا قرار داشت که در گذشته به آن نینوا می‌گفتند.^{۵۱}

پس از کشته شدن «ابراهیم امام»، ابومسلم خراسانی (داعی عباسیان) با لشکر خراسان روی به عراق آورد و در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲ هجری برادر ابراهیم امام را که «عبدالله سفاح» (یعنی خون‌ریز) لقب داشت، بر مسند خلافت نشاند. سفاح تمام مناطقی را که امویان در اختیار داشتند، به دست آورد.^{۵۲} فاصله زمانی میان بیعت با سفاح برای خلافت و کشته شدن مروان حمار، آخرین فرمانروای اموی حدود نه ماه بود که تمام آن در سال ۱۳۲ هجری سپری شد. بنابراین، این تاریخ هم زمان سقوط بنی‌امیه است و هم تاریخ روی کار آمدن بنی‌عباس. ابوالعباس سفاح با وجود اقتداری که داشت، موفق نشد در کوفه که کانون شیعیان بود، زندگی کند؛ به همین دلیل مقر فرمانروایی خود را به شهر انبار، در کنار رود فرات انتقال داد و این شهر را که یکی از خسروان ایران بنا نهاده بود، نوسازی کرد و در آن کاخی باشکوه برپا ساخت و آن را با انتساب به نیای خود هاشم بن عبد مناف، «هاشمیه» نامید تا پیوستگی خاندان خود را به دودمان هاشمی که همان نیاکان رسول اکرم ﷺ بودند، به اثبات رساند و در واقع درصدد بود تا با این کار، توجه مسلمانان را به سوی خود جلب کند.^{۵۳}

«ابوسلمه حفص بن سلیمان خلال» از قبیله همدان که برای روی کار آمدن عباسیان تلاش بسیاری کرد و خون‌های زیادی ریخت، به عنوان اولین وزیر دولت بنی‌عباس تعیین شد و در این شهر استقرار یافت.^{۵۴}

سفاح از ابوسلمه رنجشی داشت؛ چرا که می‌خواست خلافت را بر حسب ظاهر به علویان انتقال دهد و خود قدرت سیاسی را به دست گیرد.^{۵۵} از آن‌جا که ابوسلمه بسیار باتدبیر و سیاستمدار بود، در دستگاه بنی‌عباس، بر ابومسلم خراسانی تفوق داشت و او به این برتری حسادت می‌ورزید؛ از این رو در مذاکراتی که با سفاح داشت، ابوسلمه را فرد خطرناکی معرفی نمود و تأکید کرد که باید از میان برداشته شود. سفاح نمی‌پذیرفت و می‌گفت فردی را که این همه خدمت نموده و برای آل عباس فداکاری کرده، چرا به قتل برسانم؟! بر من ثابت نشده که او می‌خواهد خلافت را از ما بگیرد و به آل علی بازگرداند.

چون این تحریکات به گوش ابوسلمه رسیده بود، ابومسلم خراسانی مشوش گردید و از ناحیه وی احساس خطر نمود؛ پس جمعی از یاران مورد اعتماد خود را مأمور کرد تا برای ترور ابوسلمه در شهر انبار اقدام کنند. شبی ابوسلمه از کاخ سفاح در انبار بیرون آمد و کسی هم همراه او نبود. یاران ابومسلم موقعیت را مناسب دیدند و به ابوسلمه یورش بردند و او را کشتند. وقتی سفاح خبر قتل او را شنید، گفت: با مرگ ابوسلمه چیزی از دست ما نرفته تا تأسف بخوریم و ناراحت شویم. البته بین مردم شایع کردند که خوارج او را کشته‌اند.^{۵۶}

سفاح برای شهر انبار با احداث بناها و مزارع و باغاتی، حومه‌ای به وجود آورد که آن را «رُصافه» می‌گویند که به معنای کانون رویدنی‌ها، سواد و پیرامون می‌باشد.^{۵۷}

سرانجام ابوالعباس سفاح در سال ۱۳۶ هجری دچار بیماری آبله گردید و در دوازدهم ذی‌حجه این سال، در سی سالگی بعد از چهار سال و هشت ماه خلافت، در شهر انبار که خود آن را بازسازی کرده و «هاشمیه» نامیده بود، مُرد. در آن هنگام منصور عباسی که ۴۱ ساله بود، زمام امور را به دست گرفت.^{۵۸}

منصور عباسی و انبار

ابوجعفر منصور عباسی در محرم الحرام سال ۱۳۶ هجری هنگام بازگشت از سفر حج و سرزمین حجاز به کوفه رسید و در حیره فرود آمد و با مردم نماز جمعه گذارد؛ سپس به پایتخت ابوالعباس (شهر انبار یا هاشمیه) رفت و نزدیکان را فراخواند و بر خزانه‌های سفاح دست یافت. همان زمان که سفاح در گذشت و منصور مشغول اجرای مراسم حج بود، کارگزاران و فرماندهان در شهر انبار برای منصور بیعت گرفته بودند.^{۵۹}

ابومسلم مأمور دعوت عباسیان در خراسان بود و در دستگاه این سلسله اهمیت بسیار داشت و جانب او از هر لحاظ توسط خلیفه رعایت می‌شد؛ زیرا در واقع او بنیان‌گذار این دولت بود و چنان اقتداری به دست آورده بود که می‌توانست به راحتی خاندان بنی‌عباس را از میان بردارد. منصور از این وضع نگران بود؛ لذا با حيله و نیرنگ ابومسلم را به انبار فراخواند اما ابومسلم هر بار به بهانه‌ای از دعوت منصور را رد می‌کرد. سرانجام وعده‌های خلیفه او را اغوا کرد و عازم دربار عباسی گردید. در آغاز، پذیرایی شایان توجهی از وی به عمل آمد و بسیار مورد نوازش‌های ویژه و احترامات شایسته یک مقام عالی‌رتبه قرار گرفت. اما در زمانی مناسب، کسی که برای روی کار آمدن عباسیان خون‌های بسیاری ریخته بود، روبه‌روی خلیفه قطعه قطعه گردید و به حیاتش پایان داده شد. پیروان ابومسلم به خون‌خواهی وی در هاشمیه (انبار سابق) بر منصور عباسی شوریدند. منصور دو یست نفر از آنان را که سرکردگان ایشان بودند به زندان افکند و این آشوب را سرکوب کرد. منصور پس از آن که خیال خود را از ناحیه ابومسلم و هوادارانش راحت کرد و خود را فرمانروایی مستقل دید، در صدد برآمد تا پایتخت عباسیان را از انبار به بغداد انتقال دهد. نام بغداد از کلمه «باغ داد» گرفته شده و اقامتگاه تابستانی انوشیروان بوده که از آب و هوای معتدل و ملایم بهره داشت. این محل پرجاذبه توجه منصور را نیز جلب کرد. بغداد کهن در جانب غربی دجله بنا شده بود و منصور در ساحل شرقی این رودخانه، بغداد تازه‌ای به وجود آورد که به نام فرزندش مهدی عباسی، موسوم به «مهدیه» بود.

با این وجود، منصور هاشمیه و انبار را فراموش نکرد و زندان مخوف خود را در این قلمرو قرار داد. وی عده‌ای از سادات حسنی را که در رأس آنان «عبدالله محض» نیز بود، در زیرزمینی در انبار حبس کرده بود که به دلیل تاریکی شدید، زندانیان شب را از روز تشخیص نمی‌دادند و ناچار، قرآن را پنج قسمت کرده و هر یک از نمازهای پنج‌گانه را بعد از خواندن یک قسمت از قرآن اقامه می‌کردند. محبوسین به دلیل عفونت‌های شدید، گرسنگی و تشنگی در همین زندان جان خود را از دست می‌دادند. «ابراهیم عمر» فرزند حسن مثنی در میان کسانی بود که آنان را در بند آهنین از مدینه به انبار آوردند. همچنین منصور عباسی در کاخ «ابن هییره» انبار، نوادگان امام مجتبی علیه السلام را محبوس ساخت؛ آن‌گاه از میانشان

محمد بن ابراهیم بن حسن را حاضر کرد و سرپا نگه داشت و دستور داد ستونی بر گردش بنا نهادند و او را به همان حال رها ساخت تا گرسنه و تشنه از پای درآمد. سپس دستور قتل عده‌ای از همراهانش را داد. سرانجام منصور دریافت بسیاری از مردم خراسان و ایران شیعه‌اند و علاقه‌مند به اهل بیت پیامبر ﷺ و با زندانی کردن آل علی دست به کار خطرناکی زده است؛ بنابراین در انبار به منبر رفت و در خطبه‌ای بلند، موضع خود را در برابر علویان و آل ابوطالب مشروع جلوه داد.^{۶۰}

برافتادن برمکیان در انبار

برمکیان یا آل برمک خاندانی از دولتمردان ایرانی بودند که در اواخر قرن اول هجری به دین اسلام درآمدند و نفوذی فوق‌العاده در دربار خلفای اموی (در زمان خلافت عبدالملک مروان و جانشینان او) به دست آوردند. دو سال پس از به حکومت رسیدن سفاح در شهر انبار، یکی از بزرگ‌ترین مردان خاندان برمک که خالد نام داشت، به وزارت وی گماشته شد. او در زمان خلافت منصور هم در این سمت باقی ماند. پسر ارشدش یحیی که در آغاز، مربی و معلم هارون الرشید و سپس وزیر گردید، در مدتی نزدیک به هفت سال فرمانروای واقعی بود و خلیفه جز نامی نداشت. دو پسر یحیی (فضل و جعفر) نیابت پدر را در مقام وزارت عهده دار گردیدند و بهترین مقامات و عالی‌ترین مناصب دربار عباسی به برمکیان اختصاص یافت. این قدرت بی‌حساب، حسد و سعایت درباریان را برانگیخت. جعفر یکی از سادات

منصور عباسی در کاخ «ابن هبیره» انبار، نوادگان امام مجتبی (ع) را محبوس ساخت؛ آن‌گاه از میانشان محمد بن ابراهیم بن حسن را حاضر کرد و سرپا نگه داشت و دستور داد ستونی بر گردش بنا نهادند و او را به همان حال رها ساخت تا گرسنه و تشنه از پای درآمد.

حسینی موسوم به «یحیی بن عبدالله» را که هارون در انبار به زندان افکنده بود، آزاد کرد و این تصمیم خلیفه را به شدت آشفته ساخت. سلطه فوق‌العاده برامکه فراتر از این بود. آنان به نام خود سکه می‌زدند و دستگاه بسیار باشکوهی برای خویش تدارک دیده بودند؛ به علاوه آنان به تلاش برای تأسیس دولتی در ایران متهم شدند. این عوامل باعث شد تا هارون برای براندازی برامکه در شهر انبار اقدام کند.

هارون پس از به جا آوردن حج مدت کوتاهی در بغداد بود؛ آن‌گاه به سوی انبار رفت. روزی که به کشتن جعفر برمکی مصمم شد، «سندی بن شاهک» را احضار کرد و به وی گفت که بر خانه برمکیان، دبیران و خویشاوندان آنان، افرادی ویژه و مورد اطمینان بگمارد و این کار را نهانی انجام دهد. هارون الرشید در محلی از نهر انبار با جعفر برمکی نشست. وقتی جعفر رفت، هارون او را تا جایی که سوار مرکب می‌شد، بدرقه کرد و بازگشت و بر تخت خود قرار گرفت. جعفر سرمست و مغرور، بساط ساز و آواز و عیاشی و شادمانی را با عده‌ای از خوانندگان، کنیزان و اطرافیان به راه انداخت. در این میان هارون، یاسر خادم خویش را فراخواند و او را مأمور کشتن جعفر کرد. یاسر چنین کرد و سر جعفر را نزد هارون در خیمه خویش آورد. خود یاسر هم توسط فرد دیگری به دستور هارون کشته شد. بدین ترتیب در سال ۱۸۷ هجری هارون بسیاری از برامکه و دست‌نشانده‌گان آنان را از میان بُرد. یحیی پدر جعفر و فضل (برادرش) به زندان افکنده شدند و اموال تمام آنان مصادره گردید. مدت دولت و عزت برمکیان ۱۷ سال و اندی بود. شاعران هنگامی که در رثای برمکیان شعر می‌سرودند، مردم را به عبرت گرفتن از این ماجرا توجه می‌دادند.^{۶۱}

قیام ابوالسرایا و انبار

در سال ۱۹۳ هجری با مرگ هارون، پسرش محمد ملقب به «امین» روی کار آمد؛ در حالی که برادرش عبدالله ملقب به «مأمون» از او بزرگ‌تر بود. امین که به سفارش پدر زمام امور را به دست گرفته بود، مأمون را از ولایت عهدی خلع کرد. او هم در خراسان به کمک ایرانیان علیه برادرش امین قیام کرد. شهر انبار از مهم‌ترین عرصه‌های نزاع بین طرفداران امین و مأمون بود. سرانجام «طاهر ذوالیمینین» که از اهالی خراسان بود، به عراق آمد و امین را کشت و سرش را برای مأمون که در خراسان امارت داشت فرستاد.^{۶۲}



«ابوالسرایا سری بن منصور» شیبانی از سرداران شیعه و عامل چندین جنبش شیعی بود. در نبرد میان امین و مأمون، فرماندهی طلایه سپاه «یزید بن مزید شیبانی» را علیه «هرثمه بن اعین» (سردار مأمون) برعهده داشت، ولی بعدها به هرثمه پیوست. چون امین کشته شد و مأمون روی کار آمد، هرثمه از مواجهه که به وی می‌داد کاست. ابوالسرایا نیز با دویست سوار سر به شورش برداشت و شهر عین التمر از توابع انبار را به محاصره درآورد و سپس بر شهر انبار غلبه یافت. سپس رقه را تصرف کرد و در آن جا با محمد بن ابراهیم معروف به «ابن طباطبای علوی» ملاقات کرد و او را به خروج علیه بنی عباس تشجیع نمود. وی پذیرفت و هر دو در جمادی الثانی ۱۹۹ هجری بر کوفه استیلا یافتند. پس از سقوط کوفه و اخراج سلیمان بن منصور، امیر این شهر از کوفه، حسن بن سهل، زهیر بن مسیب را با ده هزار سوار به جنگ آنان فرستاد، اما ابوالسرایا لشکریان وی را شکست داد. ابن طباطبای علوی چهار ماه پس از قیام و در رجب ۱۹۹ هجری در کوفه درگذشت. ابوالسرایا که می‌خواست خلافت را از عباسیان به آل علی واگذار کند، سید علوی دیگری را که از نوادگان امام سجاد علیه السلام بود، برای خلافت برگزید. فتوحات ابوالسرایا در عراق و خوزستان ادامه یافت و با این پیروزی‌ها علویان در این مناطق زمام امور را به دست گرفتند. ابوالسرایا پس از تصرف مدائن و واسط، امیرانی به یمن، حجاز و اهواز فرستاد. او پس از آن که در کوفه از هرثمه شکست خورد، با سواران خویش گریخت و روی به شوش خوزستان نهاد. در آن جا هم از سپاهیان حسن بن علی مأمونی، فرمانروای خوزستان شکست خورد و زخمی شد. وی می‌خواست خود را به زادگاه خویش رأس العین، در جزیره و حوالی انبار برساند، اما در جلولا دستگیر و به حسن بن سهل تحویل داده شد. وی سر ابوالسرایا را برید و جسدش را دو نیم کرد و در ربیع الاول سال ۲۰۰ هجری بر دو سوی پُل بغداد پیاویخت.^{۶۳}

انبار در قرون بعد

انبار از کانون‌های فعالیت خوارج بود. حضرت علی علیه السلام برای سرکوبی آنان نیروهایی بسیج نمود و در سال ۳۸ هجری در این شهر فرود آمد. امام برای مردم خطبه خواند؛ آن‌گاه به سوی آنان رفت تا به نهروان رسید و کسی را نزدشان فرستاد تا از گمراهی به‌در آیند؛ ولی آنان فرستاده امام را کشتند. سپس دو گروه صف بستند و خوارج آغازگر جنگ بودند، اما فرجام آن به کشته شدن تمامی ایشان به جز دو نفر انجامید.^{۶۴}

«شیب بن یزید بن نعیم شیبانی» از خوارج بود که هزار مرد گرد آورد و در عصر عبدالملک مروان بر مدائن چیره گشت. او با نیرویی قابل توجه به کوفه شیخون زد. در این شهر درگیری بین سپاهیان حجاج بن یوسف ثقفی و خوارج شدت گرفت و غالب یاران شیب کشته شدند. وی با کسانی از بازماندگان نیروهایش به شهر انبار گریخت. «سفیان بن ابرد کلبی» به دستور حجاج با سه هزار نیرو او را تعقیب کرد. شیب در نبرد با لشکر مزبور شکست خورد و هنگام گذشتن از پلی در کنار انبار، با بریدن ریسمان‌های آن توسط یاران سفیان، با اسب در آب افتاد و غرق شد. سفیان بیشتر خوارج را در انبار کشت. در این ماجرا مادر و همسر شیب نیز به قتل رسیدند.^{۶۵}

«قرامطه» از انشعابات فرقه اسماعیلیه و منسوب به مردی به نام «حمدان قرمط» بودند. در قرن سوم هجری انبار به دست این فرقه افتاد و از آن زمان به لحاظ فرهنگی راه

انبار از کانون‌های فعالیت خوارج بود. حضرت علی علیه السلام برای سرکوبی آنان نیروهایی بسیج نمود و در سال ۳۸ هجری در این شهر فرود آمد. امام برای مردم خطبه خواند؛ آن‌گاه به سوی آنان رفت تا به نهروان رسید و کسی را نزدشان فرستاد تا از گمراهی به‌در آیند؛ ولی آنان فرستاده امام را کشتند. سپس دو گروه صف بستند و خوارج آغازگر جنگ بودند، اما فرجام آن به کشته شدن تمامی ایشان به جز دو نفر انجامید.



انحطاط را پیمود.^{۶۶} با این وجود انبار در قرن چهارم هجری شهری آباد و خرم بود. «ابوالقاسم بن احمد جیهانی» در کتاب خود «اشکال العالم» که در نیمه دوم قرن چهارم هجری نگاشته، از انبار چنین یاد کرده است:

شهری است میانه و با نخل بسیار؛ آبادان است و خرماستان، درختان و زراعت بسیار دارد و بر جانب شرقی فرات واقع است.^{۶۷}

در کتاب «حدود العالم» نیز که به سال ۳۷۲ هجری نگاشته شده آمده است: «انبار شهرکی است خرم و آبادان و با نعمت و بسیار مردم».^{۶۸} «ابواسحاق ابراهیم اصطخری» نوشته است:

انبار شهری میانه باشد؛ شهری آبادان است و نخل و کشاورزی دارد و نعمت فراوان و مردم متنعم و دخل و حوایج از آن جا به بغداد برند و حدی فراخ دارد.^{۶۹} در قرن ششم و هفتم هجری هم انبار از حیات اجتماعی و اقتصادی بی‌بهره نبوده است. یاقوت حموی (۶۲۶ - ۵۷۵ هـ) در وصف آن گفته است: «انبار شهری است بر کرانه فرات و در ده فرسخی بغداد. طول جغرافیایی آن شصت و نه درجه است...»^{۷۰} و در جای دیگر نوشته است: «انبار شهر کهنی است که گروه بسیاری از صاحب فنون بدان منسوبند».^{۷۱} حمدالله مستوفی در وصف آن گفته است:

انبار از اقلیم سیم بر کنار آب فرات به جانب مشرق افتاده است. لهراسف کیانی جهت زندان اسیران که بخت‌النصر از بیت‌المقدس آورده بود، ساخت. شاپور ذوالاکتاف تجدید عمارت آن کرد و سفاح خلیفه اول بنی‌عباس در آن جا عمارت عالی کرد و دارالملک ساخت. دور بارویش پنج‌هزار گام است و آب و هوا و محصول و خوی طبع مردم او مانند بغداد است. حقوق دیوانش یک تومان است.^{۷۲}

آخرین باری که از انبار نام و نشانی آمده است، در «تاریخ غیاثی» تألیف غیاث بغدادی است که در حوادث سال ۸۲۴ هجری از آن یاد شده است. در این کتاب، خرابه‌های انبار را در ۶۲ کیلومتری غرب بغداد، جانب چپ نهر فرات و در جنوب قریه‌ای که در عصر حاضر «صقلاویه» می‌خوانند، نشانی داده‌اند.^{۷۳}

در تقسیمات کشوری عراق کنونی، دهمین استان این کشور استان الانبار نام دارد که بیشتر سکنه آن سنی مذهب‌اند. این ایالت در غرب عراق قرار دارد.^{۷۴} از شمال شرقی به ایالت صلاح‌الدین، از شمال به نینوا، از شرق به مرکز حکومت (بغداد) و کاظمین، از جنوب شرقی به ایالت بابل و از جنوب به کربلا محدود است. انبار در شمال غربی با سوریه، در غرب با اردن و در جنوب شرقی با عربستان سعودی هم‌مرز است. مرکز این استان شهر رمادی است که در شرق آن و در حوالی انبار کهن قرار گرفته است. منطقه‌ای که قبلاً به جزیره معروف بود و در حد فاصل رودخانه‌های دجله و فرات قرار داشت، در نیمه شمالی این ایالت و نیمه غربی ایالت نینوا واقع است.^{۷۵}

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم.
۲. محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران (در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی)، ج ۲، ص ۶۴.
۳. ابراهیم بن محمد اصطخری، مسالك و ممالك، به اهتمام ایرج افشار، ص ۷۵.
۴. احمد بن عمر بن رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۵.
۵. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۳۹.
۶. ابو عبدالله خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۱۱۵.
۷. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص ۵۹.
۸. تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۲، ص ۶۷.
۹. مفاتیح العلوم، ص ۱۱۵؛ آثار الباقیه، ص ۵۹.

در تقسیمات کشوری عراق کنونی، دهمین استان این کشور استان الانبار نام دارد که بیشتر سکنه آن سنی مذهب‌اند. این ایالت در غرب عراق قرار دارد.

مرکز این استان شهر رمادی است که در شرق آن و در حوالی انبار کهن قرار گرفته است. منطقه‌ای که قبلاً به جزیره معروف بود و در حد فاصل رودخانه‌های دجله و فرات قرار داشت، در نیمه شمالی این ایالت و نیمه غربی ایالت نینوا واقع است.

۱۰. مسالک و ممالک، ص ۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۶۷.
۱۱. مسالک و ممالک، ص ۲۳۷.
۱۲. همان، ص ۱۳.
۱۳. محمد پروین گنابادی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۱۳۴.
۱۴. عبدالحسین زرین کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۰۴.
۱۵. تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
۱۶. قدامة بن جعفر بغدادی، الخراج، ص ۲۳۳؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۹۵.
۱۷. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۳۸.
۱۸. فتوح البلدان، ص ۴۶۶.
۱۹. برگزیده مشترک یاقوت حموی.
۲۰. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ص ۶۳.
۲۱. مسالک و ممالک، ص ۱۲.
۲۲. ابن حوقل، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۷۷.
۲۳. لغت‌نامه دهخدا، چاپ جدید، ج ۳، ص ۳۴۲۹.
۲۴. ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به کوشش نادر وزین پور، ص ۲ و ۳.
۲۵. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۲۵.
۲۶. لغت‌نامه دهخدا، ج ۳، ص ۳۴۲۹.
۲۷. تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۲۸. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۰۳؛ محمدجواد مشکور، تاریخ ایران زمین، ص ۸۵؛ گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۷۲.
۲۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۹.
۳۰. ابراهیم بن محمد بیهقی، المحاسن و المساوی، ص ۳۶۶؛ فتوح البلدان، ص ۶۵۵؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۰۶؛ الاعلاق النفسیه، ص ۱۹۱؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۸۳۰؛ تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۲۰۵ و ۲۰۶.
۳۱. هشام جعیت، کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروقده مقدم، ص ۱۴؛ تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۱۸۴.
۳۲. پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم تا ششم میلادی، ترجمه عنایت‌الله رضا، ص ۳۳، ۵۲۵ و ۶۲۴.
۳۳. جغرافیای تاریخ سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۷۱؛ تاریخ یعقوبی، ج اول، ص ۲۱۹.
۳۴. الاعلاق النفسیه، ص ۱۰۷؛ تاریخ ایران زمین، ص ۹۴ و ۹۵.
۳۵. عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۳۸۲ و ۱۲۸۳.

۳۶. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۱۰۴.
۳۷. تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۱۹۲.
۳۸. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۵۰۹ و ۵۱۰؛ نصرین مزاحم منقری، پیکار صفین، ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۰۳.
۳۹. پیکار صفین، ص ۲۵.
۴۰. علی اکبر ذاکری، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) ج ۱، ص ۲۷۸.
۴۱. احزاب، آیه ۲۳.
۴۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۵، ابراهیم بن محمد ثقفی، الغارات، ص ۲۵۱.
۴۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.
۴۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۳، الفتوح، ص ۷۱۴، الغارات، ص ۲۵۱، عزیزالله عطاردی، اعلام غارات، ص ۴۲۵ و ۵۶۸؛ سید اصغر ناظم زاده قمی، تجلی امامت، ص ۶۵۲.
۴۵. عبدالمحمد آیتی، حواشی بخش اول کتاب الغارات، ص ۲۴۳.
۴۶. صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی، مرصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۴۶۸.
۴۷. الفتوح، ص ۷۱۵ و ۷۱۶؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۷۳.
۴۸. الغارات، ص ۲۴۱ - ۲۴۹، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۶۶، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۰۶.
۴۹. فخرالدین علی بن حسن زواره‌ای، ترجمه المناقب، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۵، حیاة الامام الحسن (علیه السلام) ج دوم، ص ۱۳۲؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۳ و ۴۴.
۵۰. ابن قتیبه دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۶۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۲.
۵۱. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی، ص ۳ و ۴.
۵۲. تاریخ ایران زمین، ص ۱۴۱.
۵۳. سمیر مختار اللیثی، مبارزات شیعیان در دوره نخست خلافت عباسیان، ص ۸۵.
۵۴. علی بن حسین مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۳۲۰.
۵۵. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، ۱۲۲ و ۱۲۳.
۵۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۵؛ امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۲۱۸.
۵۷. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۹۷.
۵۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۴؛ التنبيه والاشراف، ص ۳۲۰؛ تاریخ ایران زمین، ص ۱۴۲.
۵۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۱ - ۳۵۳.
۶۰. مقریزی، النزاع و التخاصم، ص ۷۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۶؛ محمدجواد مغنیه، الشیعه و الحاکمون، ص ۱۲۵، غلامحسین یوسفی، ابومسلم سردار خراسان، ص ۱۲۴ و ۱۶۹؛ تاریخ عرب و اسلام، ص ۲۱۸؛ مبارزات شیعیان...، ص ۱۳۵.

۶۱. مروج الذهب، ص ۳۷۹ - ۳۸۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۰؛ تاریخ ایران زمین، ص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۳، س ۱۹۰ - ۱۹۴؛ لوسین بووا، برمکیان، ترجمه عبدالحسین میکده، ص ۱۲۱ به بعد.
۶۲. تاریخ ایران زمین، ص ۱۴۶؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۴۰۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۶.
۶۳. محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۵ و ۱۶؛ عمدة الطالب فی انساب ابی طالب، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۹ - ۵۶۳۷؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۰۸.
۶۴. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۳.
۶۵. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۲۲۳، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۶۵ - ۶۷.
۶۶. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۸، میخائیل یان دخویه، قمرطیان بحرین و فاطمیان، ترجمه محمدباقر امیرخانی، ص ۲۷ به بعد؛ دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ج ۱، ص ۲۵۷.
۶۷. اشکال العالم، ص ۹۲.
۶۸. حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۱۵۶.
۶۹. مسالك و ممالك، ص ۷۹.
۷۰. معجم البلدان، ج اول، ص ۳۶۷.
۷۱. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۲۴.
۷۲. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لسترنج، ص ۳۷.
۷۳. لغت‌نامه دهخدا، ج ۳، ص ۳۴۲۸؛ تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۳، ص ۸.
۷۴. علی بیگدلی، تاریخ سیاسی اقتصادی عراق، ص ۷۲؛ سید حسن سیف‌زاده، عراق ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی، ص ۱۸۶؛ تاریخ نوین عراق، فب مار، ترجمه محمد عباس پور، ص ۴۹۱.
۷۵. با استفاده از نقشه سیاسی عراق مندرج در اطلس جامع گیتاشناسی، چاپ ۱۳۸۶ - ۱۳۸۸.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
شفا حکیم پر ایمان
موجود